

بخش سوم

عصر فردوسے



درآمدی بر عصر فردوسی، دوره‌ی حماسه‌ی ملی و خردآرمانی

سومین دوره‌ی مشخصی را که ادب فارسی پشت سر گذاشته و از نیمه‌ی سده‌ی چهارم تا نیمه‌های سده‌ی پنجم (۴۵۰-۳۵۰ ه.ق.) طول کشیده است، عصر فردوسی یا عصر حماسه‌ی ملی و خردآرمانی نام نهاده‌ایم.

آغاز این دوره که از نظر تاریخی هم‌زمان است با اوج حاکمیت سامانیان، در واقع، عصر اندیشه‌ی استقلال ملی ایران است؛ بنابراین، امرای سامانی با تأکید بر ضرورت تألیف به زبان فارسی دری و گردآوری تاریخ و روایات گذشته‌ی ایران، در برابر خلافت بیگانه‌ی بغداد به هویتی مستقل دست پیدا می‌کنند و با تشویق شاعران و نویسندگان و مؤلفان علوم و فنون، می‌کوشند در ماوراءالنهر و خراسان بزرگ، ترکیب تازه‌ای از هویت فرهنگی را - که عبارت است از بازیافتن اندیشه‌ای ایرانی در چارچوب فرهنگ اسلامی - ترویج کنند. آن‌ها برای این کار، زبان فارسی، یعنی زبان اقوام ایرانی را برمی‌گزینند و علاوه بر شاعران و نویسندگان، دانشمندان ایرانی را برآن می‌دارند تا به زبان قومی خود - که با قبول الفبای عربی در واقع هویتی دینی و اسلامی نیز پیدا کرده بود - در زمینه‌ی دانش‌ها و معارف روزگار خود به تألیف آثار مستقل همت کنند.

در آغاز این دوره، هنوز بیش‌تر دانشمندان ایرانی به ضرورت، آثار خود را به عربی می‌نوشتند تا بتواند در سرتاسر دنیای اسلام خوانندگان بیش‌تری پیدا کند. به عبارت دیگر، شمار ایرانیان دانشوری که در زمینه‌های گوناگون مذهبی، تاریخی و علمی، زبان عربی را به کار می‌گرفتند، نسبت به دوره‌های قبل کم‌تر نشده بود. با این حال، تا آن‌جا که به قلمرو کار



نبرد رستم با اژدها، خان سوم (کاری از استاد فرشچیان)

سامانیان مربوط می‌شد، بیش‌تر نویسندگان فارسی زبان به نوشتن به زبان فارسی تشویق می‌شدند؛ بنابراین، نثر هم در عصر سامانیان مانند نظم رو به ترقی گذاشت و به علت غلبه‌ی روح ایران دوستی و احساس نیاز به هویتی مستقل – به‌ویژه در خراسان آن روز – داستان‌ها و روایات زیادی مربوط به تاریخ گذشته‌ی ایران فراهم شد و سرانجام، در سال ۳۴۶ ه.ق. به امر ابومنصور محمد بن عبدالرزاق حاکم توس، به‌صورت مجموعه‌ای مستقل به زبان فارسی درآمد و به‌نام شاهنامه، به‌عنوان نخستین اثر مستقل نثر فارسی در اختیار همگان قرار گرفت. همین شاهنامه‌ی منشور بود که چند سال بعد، دقیقی توسی به امر منصور بن نوح سامانی نظم آن را بر عهده گرفت و بعد از کشته شدن او، فردوسی، شاعر بزرگ و همشهری وی با کوششی شگفت‌انگیز طی حدود سی سال، کار نظم شاهنامه را به پایان برد.

آنچه از شعر این دوره برجای مانده، بسیار اندک است؛ با این حال، می‌تواند استحکام قالب و معنی، تنوع اوزان و قالب‌ها، گونه‌گونی مضامین و مایه‌ها و خیال‌های شعری این عصر را نشان بدهد. در این عصر، شمار شاعران زیاد و تنوع قالب‌ها و مضمون‌های شعری درخور توجه است. سنت داستان‌پردازی، منظومه‌سرایی اخلاقی و نظم حماسه‌های ملی در این دوره پایه‌گذاری می‌شود. شعر این عصر، منادی صلح و آرامش و رفاه و شادی است

و از خصوصیات بارز آن نزدیکی به طبیعت، آمیختگی با موسیقی، داشتن رنگ ملی و ایرانی، دربر گیرنده‌ی مایه‌های حکمی و اخلاقی و فقدان مایه‌های عرفانی و آسمانی است. هم‌چنین از پیراستگی و استحکام فکری و زبانی ممتازی برخوردار است. محور فکری آن، عشق به حقیقت، برتری یافتن خیر در برابر شر، بهروزی قوم ایرانی و در نهایت، همه‌ی انسان‌های حق‌طلب است. تکیه‌ی اصلی جریان شعر در این دوره، بر حمایت از فرهنگ قومی و اهمیّت و اعتبار بخشیدن به زبان فارسی است. در این دوره، علاوه بر غزنه، توس به‌عنوان خاستگاه حماسه‌ی ملی ایران و استمراردهنده‌ی فرهنگ و قومیت ایرانی از اولویت و اهمیّت خاصی برخوردار می‌شود و در واقع، به‌عنوان مهم‌ترین فرهنگ شهر این دوره مورد توجه قرار می‌گیرد. سه شاعر حماسه‌سرا و توانای این عصر – یعنی، دقیقی و فردوسی و اسدی – هر سه از این شهر برمی‌خیزند و تمام شهر برای تدارک این حماسه‌ی بزرگ دست به دست هم می‌دهند. تا آن‌جا که اگر کار دقیقی و فردوسی را در کنار ادبیات ستایشی و وابسته به دربار وقت، در زمره‌ی ادبیات مردمی این دوره به‌شمار آوریم، به خطا نرفته‌ایم.

نثر فارسی و آغاز ادبیات تاریخی دینی

(۱) شاهنامه‌ی ابومنصوری

چنان‌که پیش از این دیدیم، نثر فارسی در آغاز عصر فردوسی تولّد یافت؛ زیرا نخستین کتاب نثر فارسی که به‌عنوان اثری مستقل عرضه شد، همان شاهنامه‌ی منشور بود که به‌دلیل آن‌که به دستور و سرمایه‌ی ابومنصور محمد بن عبدالرزاق توسی فراهم شد، به شاهنامه‌ی ابومنصوری شهرت یافته و چنان‌که گفتیم، در واقع، تاریخ گذشته‌ی ایران به‌شمار می‌آمده است. اصل این کتاب متأسفانه از میان رفته و تنها مقدّمه‌ی آن که حدود پانزده صفحه می‌شود، از طریق بعضی از نسخه‌های خطی قدیمی شاهنامه به‌دست ما رسیده است. علاوه بر این شاهنامه، شاهنامه‌ی منشور دیگری به‌نام شاهنامه‌ی ابوالمؤید بلخی وجود داشته که گویا قبل از شاهنامه‌ی ابومنصوری تألیف یافته است اما چون به کلی از میان رفته، در باره‌ی آن نمی‌توان اظهار نظر کرد.

(۲) ترجمه‌ی تفسیر طبری

دومین کتاب مهمّی که به نثر فارسی در زمان سامانیان فراهم آمده است و خوش‌بختانه تمام آن تا امروز هم برجای مانده، ترجمه‌ای از یک تفسیر قرآن است که اصل عربی آن در سال‌های آخر قرن سوم به‌دست محمد بن جریر طبری، دانشمند ایرانی، تألیف یافته است. منصور بن نوح سامانی اندکی پس از پدید آمدن شاهنامه‌ی ابومنصوری، به نسخه‌ای عربی از این تفسیر گران‌قدر دست پیدا کرد، اما چون فهم آن برایش دشوار بود، خواست

که آن را به فارسی ترجمه کنند. پس، عده‌ای از علمای دینی ماوراءالنهر را فرا خواندند و از آن‌ها نظر خواستند که آیا می‌توان قرآن را به زبانی دیگر ترجمه کرد (توضیح آن که تا آن زمان قرآن کریم به هیچ زبانی ترجمه نشده بود). این علما پس از مشورت‌های لازم، فتوا دادند که این کار اشکالی ندارد. آن‌گاه همان علمای ماوراءالنهر مأموریت یافتند که این کتاب را به فارسی ترجمه کنند. آن‌چه امروز به نام ترجمه‌ی تفسیر طبری^۱ در اختیار ماست، ترجمه و خلاصه‌ای از همان تفسیر محمد بن جریر طبری است که در سال‌های میانه‌ی سده‌ی چهارم هجری به پارسی ساده و استواری درآمده است.

نثر این کتاب، ساده و شمار لغات تازی در آن بسیار کم است. روی هم رفته، از ترجمه‌ی تفسیر طبری به عنوان نقطه‌ی آغازی برای نثر دینی فارسی می‌توان یاد کرد که در دوره‌های بعد گسترش یافته است.

۳) تاریخ بلعمی

از سال ۳۵۲ ه.ق. ابوعلی بلعمی، وزیر دانشمند منصور بن نوح سامانی، به امر وی مأموریت یافت که تاریخ مفصلی را که محمد بن جریر طبری به عربی نوشته بود، به فارسی برگرداند. بلعمی پس از شروع به ترجمه‌ی این کتاب، اطلاعات دیگری راجع به تاریخ ایران به دست آورد و بر آن افزود و با حذف مطالبی از اصل تاریخ طبری، در واقع آن را به صورت تألیفی مستقل درآورد که به تاریخ بلعمی شهرت یافته است. این کتاب هم امروز در دست است و از متون تاریخی مهم عصر سامانی به شمار می‌رود.^۲

۴) الابنیه عن حقایق الادویه

نثر علمی فارسی حدوداً با کتاب الابنیه آغاز می‌شود. این کتاب را ابو منصور موفق هروی در خواص گیاهان و داروها (و در واقع، در باره‌ی علم داروشناسی) در عهد منصور بن نوح سامانی (۳۶۶-۳۵۰ ه.ق.) تألیف کرده است.

۱) این کتاب به کوشش حبیب یغمایی در هفت مجلد چاپ شده است.

۲) این کتاب سال‌ها پیش به همت ملک الشعرا بهار در تهران به چاپ رسیده است.



آسیای غربی و مدیترانه‌ی شرقی مطابق نقشه‌ی «ابن حوقل»

۵) هدایة المتعلّمين فی الطبّ

زمانی که کتاب الابنیه در مورد داروها به زبان پارسی تألیف می‌شد، یا اندکی پس از آن، پزشک دیگری از مردم بخارا به نام ابوبکر آخوینی بخارایی، کتابی در شیوه‌ی درمان بیماری‌ها تألیف کرد و نام آن را هدایة المتعلّمين فی الطبّ گذاشت. چون وفات اخوینی در حدود سال ۳۷۱ هـ.ق. بوده است، تاریخ تألیف این کتاب را باید نیمه‌ی دوم قرن چهارم هجری بدانیم. در این کتاب برای بسیاری از اصطلاحات علمی واژه‌های مناسب فارسی به کار رفته است.^۱

۶) حدود العالم من المشرق الی المغرب

بسیاری از کتاب‌های منشور این دوره، در نوع خود نخستین کتاب‌هایی هستند که به زبان فارسی نوشته شده‌اند؛ زیرا نویسندگی فارسی به طور جدّی و رسمی در این سده آغاز شده است. حدود العالم نخستین کتاب جغرافیا به زبان پارسی است و در سال ۳۷۲ هـ.ق. تألیف یافته است. مؤلف آن معلوم نیست، اما نثر آن ساده و روان و موضوع آن جغرافیای

(۱) این کتاب به کوشش دکتر جلال متینی در مشهد چاپ شده است.



آسیای مرکزی، مدیترانه مطابق نقشه‌ی ابن حوقل

عمومی، به‌ویژه جغرافیای سرزمین‌های اسلامی است. این کتاب دربردارنده‌ی اطلاعاتی دقیق و در نوع خود، کم‌نظیر است.^۱

خودآزمایی‌های نمونه

- (۱) موضوع کتاب «الابنیه...» چیست؟
- (۲) آیا تاریخ بلعمی ترجمه‌ی دقیق تاریخ طبری است؟ توضیح دهید.
- (۳) چگونگی شکل‌گیری شاهنامه‌ی ابومنصوری را بیان کنید.
- (۴) نخستین کتاب جغرافیا به فارسی چه نام دارد و تألیف کیست؟
- (۵) چرا این عصر را دوره‌ی «خردآرمانی» نامیده‌ایم؟
- (۶) نخستین ترجمه‌ی قرآن کریم کدام است؟ این ترجمه به چه زبانی است؟
- (۷) چند تن از حماسه‌سرایان مشهور را نام ببرید.

پژوهش

□ جایگاه حماسه‌ی ملی در ایران^۲

(۱) این کتاب به کوشش دکتر منوچهر ستوده در تهران به چاپ رسیده است.
(۲) حماسه‌سرایی در ایران، دکتر ذبیح‌الله صفا و حماسه‌ی ملی ایران، تئودرلندکه

دقیقی، در راه احیای حماسه‌ی ملی

طرز شاعری ابومنصور دقیقی توسی، در لفظ و معنی ساده و طبیعی و از جهاتی شبیه به شیوه‌ی رودکی است. او نخستین کسی است که پس از مسعودی مروزی، به نظم داستان‌های ملی ایران همت گماشت و در واقع، پیشوای فردوسی در این کار بود. به همین دلیل، نام و یاد او را در این دوره می‌آوریم.

دقیقی — که برکیش زردشتی بود — در جوانی به شاعری پرداخت و برخی از امرای چغانی (نام خاندانی که پس از اسلام در ناحیه‌ی چغانیان واقع در مسیر علیای جیحون فرمانروایی داشتند) و سامانی را مدح گفت و از آن‌ها جوایز گران‌بهای دریافت داشت. دقیقی ظاهراً به امر نوح بن منصور سامانی مأموریت یافت تا شاهنامه‌ی منثور ابومنصوری را به نظم درآورد اما هنوز بیش از هزار بیت از آن را نسروده بود که به دست غلام خود کشته شد (حدود ۳۶۷ یا ۳۶۹ ه.ق.)؛ در حالی که هنوز جوان بود و بخش عظیمی از داستان‌های شاهنامه ناسروده مانده بود. فردوسی توسی، شاعر استاد و همشهری دقیقی، کار ناتمام او را دنبال کرد و با توفیق به پایان رسانید.

آثار و اشعار دقیقی: از قصیده‌ها و غزل‌ها و قطعاتِ دقیقی به مانند اغلب شاعران عصر رودکی، ابیاتی پراکنده برجای مانده اما بسیاری از آن‌ها از میان رفته است. از همین مقدار باقی مانده و اشاره‌هایی که برخی از شاعران پس از وی به موقعیت شعر و شاعری او داشته‌اند، پیداست که وی در مدح و غزل، روشی استوار داشته است. او در ضمنِ قصیده، از پندگویی و راهنمایی آدمیان و ترویج صفات مردانگی خودداری نمی‌کرده و گاهی ممدوح

خود را به داشتن دلیری و سخاوت و خرد برمی‌انگیخته است. زیبایی‌های طبیعت و تشبیهات رنگین، هم به قصاید او راه یافته و هم به غزل‌هایش تازگی و جلوه‌ی خاصی داده است. با این حال، اثر جاوید و مهمّ دقیقی همان «گشتاسپ‌نامه» است که هر چند در استواری و کمال فنی به پای شاهنامه نمی‌رسد اما هم‌چنان در متن حماسه‌ی جاویدان فردوسی رونق و جلوه‌ی خود را حفظ کرده است.^۱

نمونه‌ای از شعر او را در این جا می‌آوریم :

... تا صبر بر دهد

گویند صبر کن که تو را صبر بر دهد
آری دهد و لیک به عمرِ دگر دهد
من عمر خویشتن به صبوری گذاشتم
عمری دگر بباید تا صبر، بر دهد

فردوسی، خداوندگار حماسه و خرد

حکیم ابوالقاسم فردوسی، از ستارگان قدرِ اوّل آسمان ادب ایران است که از گذشته‌های دور، با کتاب گران قدر خود، شاهنامه، در میان مردم شهرت و محبوبیت یافته است. سرگذشت وی با تمام اهمیتی که در ادب و فرهنگ ایران دارد، چندان روشن نیست. آنچه در باره‌ی او می‌دانیم، این است که در یکی از سال‌های ۳۲۹ یا ۳۳۰ ه.ق. - یعنی، درست در همان سال‌هایی که شمع زندگانی رودکی، شاعر پرآوازه‌ی دوره‌ی قبل، خاموشی می‌گرفت - در روستای باژ (پازِ کنونی) واقع در منطقه‌ی توس به دنیا آمد.

فردوسی از نجیب‌زادگان و دهقانان توس بود. دهقانان، طبقه‌ای صاحب مقام و دارای املاک و اموال بودند و می‌توانستند از راه درآمدِ ملک خود زندگی نسبتاً راحتی داشته باشند. این گروه به سنت و فرهنگ ایرانی دل‌بستگی بسیار داشتند و روایات تاریخی و سرگذشت پیشینیان خود را بهتر از هر گروهی می‌دانستند و آن را سینه به سینه به نسل‌های

(۱) دیوان شعر دقیقی را دکتر محمدجواد شریعت در تهران چاپ کرده است.

بعد از خود انتقال می‌دادند.

فردوسی چهل سال پیش‌تر نداشت که دقیقی، شاعر حماسه‌پرداز و هم‌ولایتی او که نظم روایات ملی ایران را از چند سال پیش آغاز کرده بود، در سنّ جوانی به دست غلامش کشته شد. فردوسی بر آن شد تا کارِ ناتمام او را دنبال کند. در این کار جوان‌مردی از دوستان وی، به تشویق او همت گماشت و شاهنامه‌ی منشور را که دربرگیرنده‌ی تاریخ شاهان قدیم ایران بود و چند سال پیش‌تر از آن به امر ابومنصور محمد بن عبدالرزاق توسی فراهم آمده بود، در اختیارش گذاشت. فردوسی سرودن شاهنامه‌ی خود را از روی این شاهنامه‌ی منشور آغاز کرد و هنگامی که تقریباً پنجاه و هشت ساله بود، متجاوز از دو ثلث کتاب خود را به نظم درآورده بود. محمود غزنوی به سال ۳۸۷ هـ.ق. به جای پدر نشست و با افزودن قلمرو سامانیان و صفاریان به محدوده‌ی فرمانروایی پدر، امپراتوری وسیعی را در مشرق و شمال شرق و مرکز ایران پدید آورد و به تشویق شاعران همت گماشت. فردوسی که به مرور زمان و به دلیل عدم رسیدگی لازم و نیز خشک‌سالی‌های پیاپی، املاک خود را از دست داده و در راه نظم شاهنامه صرف کرده بود، در اواخر عمر به این اندیشه افتاد که کتاب خود را به نام محمود کند و برای این کار، لازم بود که او را بستاید. فردوسی از این کار دو هدف عمده داشت: یکی آن‌که با استفاده از نام محمود و امکانی که او برای نسخه‌برداری از روی کتاب در اختیارش می‌گذاشت، کتاب خود را از گزند حوادث حفظ کند و دیگر آن‌که او هم به مانند بسیاری از شاعران، از ثمره‌ی عمر خود بهره‌مند شود و در آن ایام بی‌چیزی و درماندگی از این راه، وجه مختصری برای دوران پیری و ناتوانی خود به‌دست آورد اما شاهنامه به دلایل زیر مورد قبول و پسندِ خاطر محمود واقع نشد و فردوسی برخلاف تصوّری که داشت، از ثمره‌ی کار خود بهره‌ای به‌دست نیاورد:

(۱) شاهنامه اثری ایرانی بود و در آن به ترکان^۱ — که اجداد محمود بودند — روی خوش نشان داده نشده بود.

(۲) فردوسی شیعه مذهب بود و چند جا در شاهنامه بدون هیچ پروایی، ارادت خود را به خاندان پیامبر نشان داده بود؛ در حالی که محمود سنی و متعصب بود.

(۱) منظور ترکان زردپوست اورال — آلتایی است که از جانب شرق و شمال شرق وارد فلات ایران شده بودند.

۳) فردوسی وزیر ایران دوستِ عصر غزنوی یعنی، ابوالعباس اسفراینی را مدح گفته بود و شاید به تشویق او بود که کتاب خود را بر محمود عرضه کرد اما در آن زمان که فردوسی در غزنین به حضور محمود رسید، اسفراینی برکنار شده و مورد غضب سلطان بود.

۴) در شاهنامه چنان که محمود توقع می داشت، از وی ستایشی به عمل نیامده بود و به جای آن، این کتاب از ستایش پهلوانان و شاهان گذشته ی ایران سرشار بود.

مجموعه ی این عوامل و حسادت برخی از حاسدان، سبب شد که شاهنامه مقبول طبع سلطان غزنه واقع نشود. در نهایت هم او قدر کار بزرگ استاد توس را ندانست و پاداشی که شایسته ی این اثر عظیم و رنج سی ساله ی فردوسی بود، به وی نداد. از این رو، فردوسی ناکام و رنجیده خاطر به توس بازگشت و سال های آخر عمر خود را در تنگ دستی و ضعف و بیماری و تنگ دلی گذرانید و سرانجام، در حالی که نزدیک به هشتاد سال داشت، به سال ۴۱۱ ه.ق. درگذشت و در زادگاه خود به خاک سپرده شد. آرامگاه او اینک در شهر توس، واقع در بیست کیلومتری مشهد، زیارتگاه صاحب دِلان و ادب دوستان است.

فردوسی کار به نظم کشیدن شاهنامه را در حدود سال ۳۷۰ ه.ق. آغاز کرد و بیست و پنج یا سی سال در این راه رنج کشید. او مردی شیعه مذهب بود و دل بستگی اش به میراث قومی و فرهنگی ایران کهن، مانع از ارادت خالصانه ی او به خاندان پیامبر (ص) و تعظیم تشیع نشد. وی در مقدمه ی کتاب پس از ستایش پیامبر اسلام، مراتب ارادت خویش را به خاندان رسول بدین گونه اعلام می دارد:

به گفتار پیغمبرت راه جوی

دل از تیرگی ها بدین آب شوی

گواهی دهم کاین سخن ها ز اوست

تو گویی دو گوشم بر آواز اوست

که «من شهر علمم، علی ام در است»

دُرست این سخن قول پیغمبر است

منم بنده ی اهل بیتِ نبی

ستاینده ی خاکِ پایِ وصی

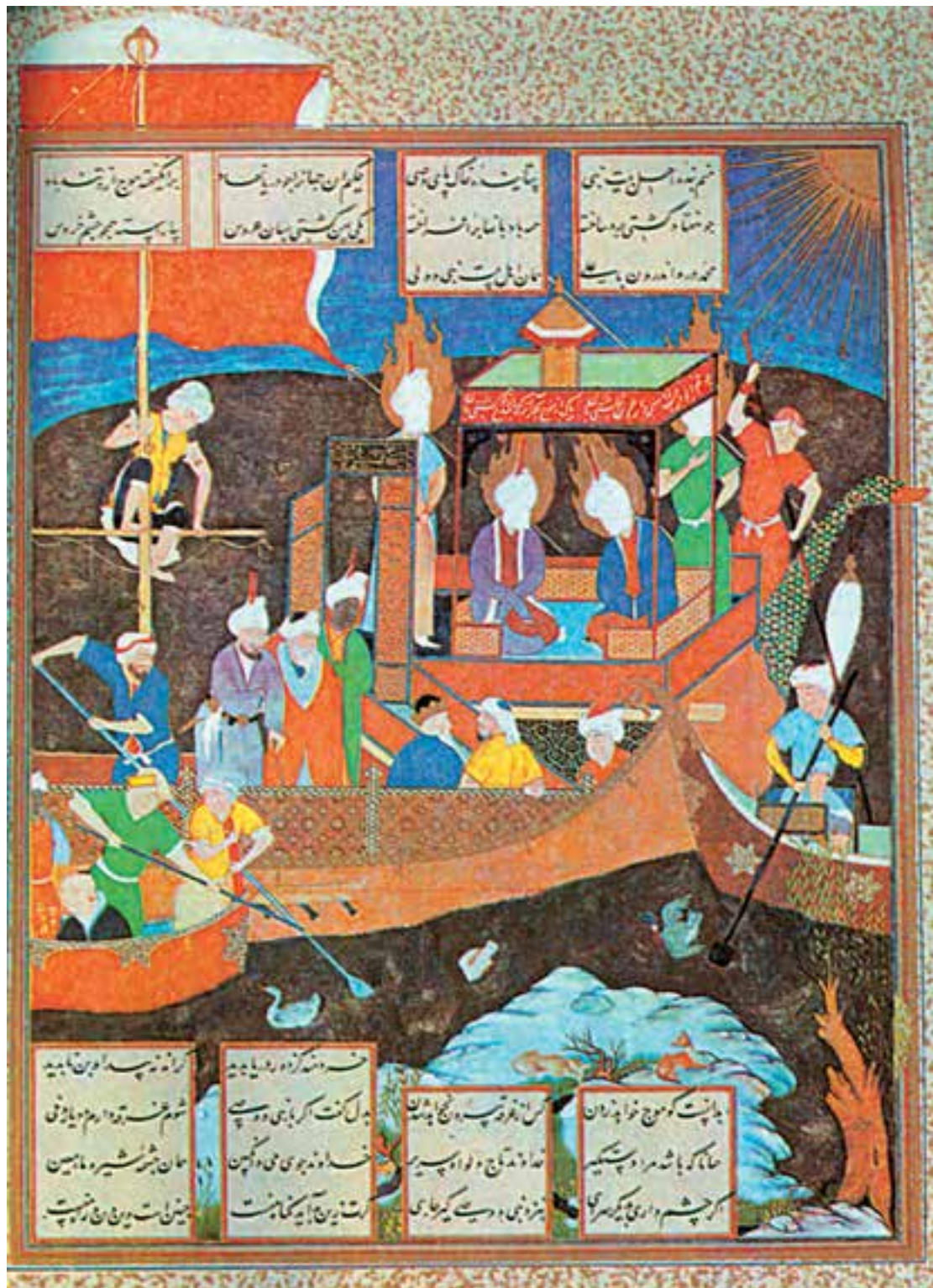
بنابراین، شاهنامه، مجموعه‌ی تاریخ و فرهنگ قوم ایرانی است که همه‌ی وجوه زندگی و معتقدات و باورها و دستاوردهای فکری و دینی و اخلاقی و اجتماعی آنان را در خود منعکس کرده است. زبان فخیم و آراسته‌ی فردوسی این اثر ارزشمند را از هر جهت برجسته و هنری و قابل توجه و سزاوار احترام کرده است. راست است که او وظیفه‌ی خود می‌دانسته که برآن چه از تاریخ گذشته‌ی ایران به دستش رسیده است، نه چیزی بیفزاید و نه ذره‌ای از آن بکاهد اما در واقع، از جان و شوق و اعتقاد و هنر خود بسیار چیزها بر آن افزوده و آن مجموعه‌ی بی‌روح و فاقد ارزش هنری را به موجودی زنده و پراحساس تبدیل کرده است. تا آن جا که به حق می‌توان گفت: شاهنامه، عبارت است از همه‌ی تاریخ و فرهنگ ایران پیش از اسلام از نگاه فردوسی.

یکی از علل توفیق شاهنامه را علاوه بر محتویات آن که همه عبرت و حکمت و آزادگی و آزاداندیشی است، باید ایمان پاک و اخلاص و صمیمیت و علاقه‌ی سراینده‌ی آن دانست که با اعتقاد و از روی صفای باطن، در راه نظم شاهنامه قدم گذاشته و زندگی و ثروت موروثی خود را وقف این کار کرده است. فردوسی مردی خردمند و شیعه مذهب بود که از ترکیب عقل و دیانت در وجود خویش حکمتی متعالی پدید آورده بود او با اعتقادی که به دانش و خرد داشت، برای تصویر و توصیف رفتار پهلوانان و قهرمانان کتاب خود، چنان طرحی استوار و مناسب اندیشیده که همه‌ی رفتار و کردار آنان در واقع دعوت به آزادگی و خردمندی و سرفرازی از آب درآمده است.

محتویات شاهنامه: محتویات شاهنامه عمدتاً وقایع و رویدادهاست. هر چند اندیشه‌ها و معانی اجتماعی و اخلاقی و... در سراسر کتاب پایه‌پای وقایع و رویدادها به چشم می‌خورد.

وقایع عمده‌ی شاهنامه پس از ستایش پروردگار و وصف خرد و مدح پیامبر و یارانش و اشاره به چگونگی فراهم آمدن کتاب، آغاز می‌شود و در آن از پنجاه پادشاهی، از کیومرث (نخستین پادشاه) تا یزدگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی و حالات رزم و بزم و فرمانروایی و مردم‌داری و داد و بیداد و کردارهای پهلوانان و چاره‌اندیشی‌های وزیران و دانایان و بخردان، سخن به میان می‌آید و با دست یافتن تازیان بر ایران، به پایان می‌رسد.

وقایع شاهنامه از دوره‌های نخستین و اساطیری، یعنی، آغاز تمدن بشری و ظهور



مینیاتوری از شاهنامه‌ی تهماسبی (آغاز شاهنامه) کار میرزا علی پسر سلطان محمد، معاصر شاه تهماسب

کشاورزی و آموختن رسم و راه فراهم آوردن خوراک و پوشاک و بافتن و ساختن و داستان ضحاک و قیام کاوه و فریدون، با شتاب می‌گذرد و به مرحله‌ی پهلوانی، یعنی، پیدا شدن سام و زال و رستم و عصر کیکاووس و کیخسرو و جنگ‌های دراز ایران و توران می‌رسد که در واقع، به دلیل وجود شخصیتی پهلوان و ایران دوست و مردم‌نواز هم چون رستم، مهم‌ترین و طولانی‌ترین بخش‌های شاهنامه را دربر می‌گیرد. آغاز این دوره‌ی طولانی و پرحادثه، پادشاهی منوچهر و پایان آن، مرگ رستم و روی کار آمدن بهمن، پسر اسفندیار است.

دوره‌ی سوم از حوادث شاهنامه، دورانی تاریخی است که با روی کار آمدن بهمن — که اردشیر هم خوانده شده — آغاز می‌شود و با ذکر حوادث عصر اسکندر و پادشاهی اشکانی و ساسانی، در واقع تا حدود زیادی با تاریخ مطابقت پیدا می‌کند. عمده‌ترین قسمت‌های این بخش، پادشاهی اردشیر و بهرام گور و خسرو انوشیروان است.

به نظر می‌رسد بذر اندیشه‌وری و خردگرایی که در عصر رودکی توسط شاعرانی مانند شهید و بوشکور کاشته شده بود، در عصر فردوسی و در وجود خود او بارور شده است. از شاهکارهای هنری فردوسی، ملاحظات نغزی است که در ضمن و یا پایان داستان‌ها و جنگ‌های بزرگ اظهار می‌دارد. از این سخنان پیداست که کارزارهای خونین و کشته شدن نیکان و پهلوانان و ویران گشتن دودمان‌ها و زبونی فرادستان و بازی‌های روزگار، شاعر رازدان ما را اندوهگین و پژمرده می‌کرده و در برابر آفرینش، در اندیشه و سکوت فرو می‌برده است. او گاهی در حالتی میان شک و یقین، تأثرات خاطر خود را با سخنانی زیبا و حکیمانه باز می‌گفته است. در تمام این موارد، شاعر آگاه ما از این که جهان و شکوه جهان گذران است و آدمی باید در این سرای سپنجی، دلیر و بخشاینده و فداکار و راستگو و راست‌کردار و نیکودل باشد، داد سخن می‌دهد:

بیا تا جهان را به بد نسپریم

به کوشش همه دستِ نیکی بریم

نباشد همی نیک و بد پایدار

همان به که نیکی بُود یادگار

همان گنج و دینار و کاخ بلند

نخواهد بُدن مر تو را سودمند

فریدون فرّخ فرشته نبود

ز مشک و ز عنبر سرشته نبود

به داد و دهش یافت آن نیکویی

تو داد و دهش کن، فریدون تویی

شایستگی‌های ادبی شاهنامه: شاهنامه از لحاظ زیبایی‌های ادبی و زبان و بیان نیز یکی از آثار برتر زبان فارسی و شاید برترین آن‌هاست. استاد توس به حکم تسلّطی که بر زبان دری و دقایق آن داشته، قادر بوده است به مانند شاعران هم‌روزگار خود در انواع شعر از قصیده و غزل و قطعه و... طبع آزمایی کند و بهتر از آن‌ها به مدح و توصیف بپردازد اما با انتخابی آگاهانه - بنا به تعلّق خاطر ویژه‌ای که به داستان‌های ملی ایران داشته - از سر کمال هوشمندی قالب مثنوی و بحر متقارب را برای به نظم کشیدن داستان‌های شاهنامه برگزیده است. مجموعه‌ی ابیات شاهنامه، کم‌تر از شصت هزار بیت است که تمام یا بخش‌هایی از آن به اغلب زبان‌های زنده‌ی عالم نیز ترجمه شده است.

شمار ابیات سست و ضعیف شاهنامه اندک و به قول خود فردوسی کم از پانصد بیت است^۱. در کلّ شاهنامه بنا به ضرورت مضمون و هم به دلیل آگاهی و علاقه‌ی فردوسی به‌واژه‌های فارسی، بیش از حدود هشتصد لغت عربی به کار نرفته است.

از مزایای ادبی شاهنامه، اشاره به حکایت‌ها، ضرب‌المثل‌ها و معانی دینی و اخلاقی است و معلوم می‌دارد که شاعر، مطالعات زیادی داشته است و با هنرمندی و لطافت خاصّی مفاهیم برگرفته از تعلیمات اسلامی و دقایق قرآنی و اخلاقی را به‌صورتی کاملاً طبیعی و پوشیده، با معتقدات پهلوانان و قهرمانان کتاب خود درآمیخته و به‌صورتی بدیع و ابتکاری به قلمرو زبان فارسی هدیه کرده است.

فردوسی در تشبیه و توصیف صحنه‌های گوناگون، به‌ویژه میدان‌های رزم و لحظه‌های پریشان‌کارزار، چیره‌دستی خاصّی از خود نشان داده است. وصفِ برآمدن یا فرو رفتن خورشید، به‌ویژه آن‌گاه که سینه‌ی آسمان را خون‌رنگ می‌کند و هم‌چنین نمایش باغ و چمن و کوهسار و دشت هم در شاهنامه کم نیست. در آغاز داستان بیژن و منیژه، در وصف شب چنین می‌خوانیم:

همانا که باشد کم از پانصد

(۱) اگر باز جویند از او بیتِ بد

سپاه شب تیره

شبی چون شبِ روی شسته به قیر
نه بهرام پیدا، نه کیوان، نه تیر
دگرگونه آرایشی کرد ماه
بسیجِ گذر کرد بر پیشگاه
شده تیره اندر سرای درنگ
میان کرده باریک و دل کرده تنگ
ز تاجش سه بهره شده لاژورد
سپرده هوا را به زنگار و گرد
سپاه شب تیره بر دشت و راغ
یکی فرش گسترده از پر زاغ
نموده ز هر سو به چشم اهرمن
چو مار سیه، باز کرده دهن
چو پولاد زنگار خورده سپهر
تو گفתי به قیر اندر اندود چهر
فرو ماند گردونِ گردان به جای
شده سست خورشید را دست و پای
سپهر اندر آن چادر قیرگون
تو گفתי شدستی به خواب اندرون
نبُد هیچ پیدا نشیب از فراز
دلم تنگ شد زان شبِ دیرباز

اسدی، ادامه‌ی سنت خراسان در آذربایجان

در همان سال‌ها که خراسان در آتش جنگ و آشوب می‌سوخت و قدرت از غزنویان
به خاندان سلجوق منتقل می‌شد، علی بن احمد اسدی توسی، جوان مستعدی که آن وضع
نابه‌سامان را برای شاعری مناسب نمی‌دید، از خراسان به آذربایجان رفت.

زمان تولد اسدی به درستی معلوم نیست، اما ظاهراً بایست در یکی از سال‌های آخر سده‌ی چهارم یا سال‌های نخستین سده‌ی پنجم هجری درست در همان ایام که فردوسی کار نظم شاهنامه را به پایان می‌برد، پای به این جهان گذاشته باشد. از جزئیات زندگی او اطلاع چندانی در دست نیست اما سال وفاتش را ۴۶۵ ه.ق. دانسته‌اند؛ بنابراین، از نظر زمانی او را باید به دوره‌ی بعد از فردوسی منسوب بدانیم اما چون اندیشه و کار اسدی در واقع دنباله‌ی فردوسی است، سرگذشت او را پایان بخش گویندگان عصر فردوسی قرار دادیم. آثار و تألیفات: محیط مناسب آذربایجان به اسدی، شاعر خراسانی، امکان داد که آثار متعدّد و ماندگاری از خود به یادگار بگذارد:

(۱) از آثار معروف او کتابی است در لغت به نام لغت فرس، که اولین لغت‌نامه‌ی مدوّن فارسی نیز هست و خوش‌بختانه از گزند حوادث مصون مانده و به دست ما رسیده است. در لغت فرس، حدود یک هزار و دویست لغت فارسی آمده است؛ با این حال، چون قدیم‌ترین کتاب موجود در این زمینه است، در تاریخ ادبیات فارسی اهمیت زیادی دارد.

(۲) آثار منظوم اسدی را باید به دو بخش تقسیم کرد:

نخست مَنَاطرات او که مشتمل است بر چهار یا پنج قصیده، هر کدام در موضوعی خاص. مَنَاطره در اصطلاح ادبی به شعری گفته می‌شود که در آن دو طرف سخن (دو انسان، یا حیوان، یا دو شیء یا دو مفهوم) هر یک خواصّ و امتیازات خود را بر شمردند و سعی کنند خود را بر دیگری ترجیح دهند.

دیگر از آثار منظوم اسدی و مشهورتر از مَنَاطرات او، کتاب گرشاسپ‌نامه است. این کتاب، داستان منظومی است مشتمل بر حدود نه هزار بیت که اسدی در سال ۴۵۸ ه.ق. نظم آن را به پایان برده است.

موضوع گرشاسپ‌نامه، سرگذشت گرشاسپ، پهلوان سیستانی و نیای بزرگ رستم، جهان پهلوان شاهنامه است.

گرشاسپ‌نامه یک منظومه‌ی کامل حماسی است که تقریباً اغلب خصوصیات شاهنامه‌ی فردوسی در آن دیده می‌شود. با این تفاوت که آمیختگی گرشاسپ‌نامه با پاره‌ای افسانه‌های خرافی و بی‌پایه مربوط به شگفتی دریاها و جزایر هندوستان، از اهمیت و کمال آن کاسته

است. با وجود این، آن را پس از شاهنامه می‌توان موفق‌ترین داستان حماسی ادبیات فارسی دانست.^۱

در شعر اسدی به مانند فردوسی بزرگ، عبرت و موعظه نیز هست. در لابه‌لای داستان‌ها، شاعر میدان را برای طرح اندیشه‌های اخلاقی و دریافت‌های ویژه‌ی خود باز می‌بیند و بیتی چند از سر اعتقاد و اخلاص برای تنبیه خاطر خوانندگان به قلم می‌آورد؛ گویی او داستانی را که چاشنی اندرز و حکمت نداشته باشد و خواننده را به نکته‌ای هشدار ندهد، فاقد ارزش داستانی می‌داند.

چنان زی...

ستیز آوری کار اهریمن است
ستیزه به پرخاش آبستن است
همیشه در نیک و بد هست باز
تو سوی در بهتری شو فراز
چه رفتن ز پیمان، چه گشتن ز دین
که زین هر دو به ز آسمان و زمین
چو یار گنه‌کار باشی به بد
به جای وی ار تو بپیچی، سزد
جهان آن نیززد بر پُرخرد
که دانایی از بهر او غم خورد
همان خواه بیگانه و خویش را
که خواهی روان و تنِ خویش را
چنان زی که مور از تو نبُود به درد
نه بر کس نشیند ز تو باد و گرد
چنان که از همین نمونه‌ها پیداست، شعر اسدی، استوار و لطیف و الفاظ و تعبیرات او اصیل و کهن است و تحولاتی که زبان فارسی بر اثر مهاجرت به سرزمین‌های عراق عجم در

(۱) گرشاسب‌نامه به کوشش حبیب یغمایی در تهران چاپ شده است.

روزگار او پیدا کرده، هنوز به شعر وی راه نیافته است. همین امر می‌تواند نظر ما را در این‌که او را جزو شعرای عصر فردوسی آورده‌ایم، تأیید کند. با وجود آن‌که اسدی شاعری حماسه‌سرا و علاقه‌مند به فرهنگ ایران کهن است، حسّ دینی و علاقه به مبانی اسلام در شعر او بر همه چیز غلبه دارد.

خودآزمایی‌های نمونه

- (۱) نخستین بار چه کسی به نظم داستان‌های ملی همت گماشت؟
- (۲) اهمیت کار دقیقی در چیست؟
- (۳) مهم‌ترین اثر دقیقی چه نام دارد؟
- (۴) نحوه‌ی تأثیرگذاری دقیقی را بر فردوسی تحلیل کنید.
- (۵) دهقانان چه کسانی بودند و چه وظیفه‌ای داشتند؟
- (۶) چرا شاهنامه مورد قبول و پسند محمود غزنوی واقع نشد؟
- (۷) علل عمده‌ی توفیق شاهنامه در میان مردم چیست؟
- (۸) شاهکار هنری فردوسی در بیان داستان‌های شاهنامه چیست؟
- (۹) مزایای ادبی شاهنامه را برشمرید.
- (۱۰) آیا شاهنامه فقط داستان جنگ‌ها و نبردهاست؟ توضیح دهید.
- (۱۱) این بیت، «منم بنده‌ی اهل بیت نبی / ستاینده‌ی خاک پای وصی» مبین چه باورمندی است؟
- (۱۲) چرا توس را «فرهنگ‌شهر» می‌نامند؟
- (۱۳) لغت فرس حاوی چند لغت است؟ اهمیت آن در چیست؟
- (۱۴) مناظره چگونه شعری است و مبدع آن کیست؟ نمونه‌های خوب مناظره در عصر ما در شعر کدام شاعر چشم‌گیر است؟
- (۱۵) چرا شخصیت و شعر اسدی در زیر مجموعه‌ی عصر فردوسی بررسی می‌شود؟

خودآزمایی‌های نمونه‌ی بخش سوم

- ۱) عمده‌ترین ویژگی‌های سبک خراسانی کدام‌اند؟
- ۲) دوره‌های مختلف شاهنامه کدام‌اند و هر یک چه ویژگی‌هایی دارند؟
- ۳) حماسه‌ی ایرانی بر چه ارزش‌هایی مبتنی است؟
- ۴) در حماسه از کدام آرایه‌ها بیش‌تر استفاده می‌شود؟
- ۵) در عصر فردوسی، محور فکری شعر چه بود؟
- ۶) علت گرایش به حماسه‌سرایی در این عصر چیست؟
- ۷) در شعر اسدی کدامین حس بر دیگر احساسات غلبه دارد؟
- ۸) عمده‌ترین خصوصیات شعر عصر فردوسی کدام‌اند؟
- ۹) کدامین اقوام دارای حماسه هستند؟ در مقایسه‌ای اجمالی، جایگاه شاهنامه، حماسه‌ی ملی ایران را بیان کنید.

پژوهش

- ☐ اسطوره و تاریخ، شباهت‌ها و تفاوت‌ها^۱
- ☐ حماسه‌های غیرایرانی

۱) پژوهشی در اساطیر ایران، مهرداد بهار.

بخش چهارم

عصر عصر

در آمدی بر عصر عنصری یا دوره‌ی ستایشگری و جای‌گزینی تاریخ به‌جای حماسه

محمود در سال ۳۸۷ ه.ق. در بلخ به‌جای پدر نشست و سپس، شهر غزنه را مرکز حکومت خود قرار داد. با قدرت یافتن غزنویان، پایتخت ادب فارسی هم از بخارا به غزنه انتقال یافت. از این زمان، باید غزنه را هم بر مجموعه‌ی فرهنگ شهرها که آثار و تألیفات و اشعاری در آن‌ها پدید آمده است، بیفزاییم. از میان سلاطین غزنه، محمود با وجود جنگ‌های بسیار و کشمکش‌های داخلی و نظارت هوشمندانه‌ای که می‌بایست بر قلمرو وسیع امپراتوری خود داشته باشد، امکان آن را پیدا کرده بود که با هزینه کردن ثروت بادآورده‌ای که از سلاطین هند به غنیمت گرفته بود، در ظاهر با خاطری آسوده، برای رقابت با سامانیان، بساط شاعرپروری و حمایت از ادب و شعر فارسی را بگستراند و به ستایشگران اقدامات خود، جوایز هنگفت بدهد.

این خوان گسترده، بسیاری از استعدادهای ادبی را در دربار پرشکوه غزنه بر گرد خود فراهم آورد؛ تا آن‌جا که حلقه‌ی شاعران و ادب‌دوستان منتسب به آن دستگاه در همه‌ی دوره‌های تاریخ ادبی ایران، زبانزد است. از میان شاعران دربار، آن که معمولاً شعری برتر و مهارتی تمام‌تر داشت، عنوان «امیرالشعرا» یا «ملک‌الشعرا» پیدا می‌کرد که دیگر شاعران عموماً از طریق او با پادشاه غزنه ارتباط می‌یافتند و پس از تأیید او، شعر خویش را در موقع مناسب به سمع سلطان می‌رسانیدند؛ بنابراین، همه‌ی شاعران به امیرالشعرا وقت حرمت می‌گذاشتند و به نظریات او در مورد شعر خویش توجه می‌کردند. مشهورترین ملک‌الشعرا

دربار غزنه، عنصری بلخی بود که برای خوش آمد سلطان، می کوشید در خلال ستایش‌های خود حماسه‌ی سلطان وقت را بسراید و آن را به جای حماسه‌ی ملی فردوسی بنشانند؛ بنابراین، این جریان فرعی را که تقریباً هم‌زمان با جریان اصلی فردوسی ادامه داشت، عصر عنصری یا دوره‌ی ستایشگری و جای‌گزینی تاریخ به جای حماسه نامیده‌ایم.

زبان شعر این دوره از استواری و استحکامی ویژه برخوردار است. درصد لغات عربی در آن رو به فزونی است. بیش‌تر شعرها قصیده و اغلب با مضمون وصف و مدح است. شاعران به جای آن که تجربیات و اندیشه‌های خود را در شعر بیآورند، پسند و سلیقه‌ی ممدوحان خود را در نظر می‌گرفتند. تنوع معانی و مضامین شعری این دوره از عصر سامانیان کم‌تر است و در عوض، زبان و بیان شعر پخته‌تر و متکامل‌تر می‌نماید.

فرّخی، روستازاده‌ای کامروا

آوازه‌ی شاعرنوازی امرای چغانی از مرزهای خراسان در گذشته بود که پسر جولوغ سیستانی از غلامان امیرخلف بانو، آخرین امیر صفّاری، زیر بار هزینه‌های زندگی قد خم کرد و با جبه‌ای پس و پیش چاک، از سرِ ناگزیری با شعری به نرمی حریر راهی دربار چغانی شد. روستازاده‌ی سیستانی وقتی قصیده‌ی زیبای «با کاروان حُلّه» را بر خواجه عمید اسعد وزیر چغانی خواند، وزیر باور نکرد که این شعر سخاخته‌ی خود او باشد. گفت: «امیر فردا در داغگاه خواهد بود و داغگاه جایی است سرسبز و خرّم با گل‌ها و شقایق‌ها که در آن جا کرّه اسبان را داغ می‌کنند؛ قصیده‌ای گوی و فردا بر امیر بخوان.»

فردای آن روز وقتی امیر قصیده‌ای را که فرّخی، شاعر ژولیده‌ی سیستانی در وصف داغگاه^۱ گفته بود بشنید، از زیبایی و استواری آن به شگفتی در ماند و او را چهل کرّه اسب—که خود شاعر از گله‌ی امیر جدا کرد—به پاداش داد. از آن پس، فرّخی حیات تازه‌ای را آغاز کرد و دوران بدبختی و بیچارگی را از یاد برد و به آدمی برخوردار و نازپرورده تبدیل شد؛ چنان که گویی هرگز چنان مرحله‌ای از محرومیت و تلخی را پشت سر نگذاشته است.

شاعر جوان و خوش‌گذران سیستانی را از حدود سال ۳۹۰ هـ.ق. در خدمت سلطان بلامنازع غزنه (سلطان محمود) می‌بینیم؛ جایی که در آن، از نعمت و ثروت و حرمت بسیار برخوردار گردید. فرّخی علاوه بر شاعری آوازی خوش داشت و ساز هم خوب می‌نواخت. این مایه هنر برای رسیدن او به حیاتی افسانه‌ای کافی بود. او در زندگی مادی کمبودی نداشت؛ خوش‌گذرانی و کام‌جویی با سرشت او عجین شده بود و خوی ستایشگری و خوش‌آمدگویی جزئی از منش فردی او به‌شمار می‌آمد.

(۱) آن قصیده با این بیت آغاز می‌شود:

پرنیان هفت رنگ اندر سرآرد کوهسار

چون پرند نیلگون بر روی پوشد مرغزار

بعد از مرگ محمود، در سال ۴۲۱ هـ.ق. فرّخی دل شکسته و اندوه زده، به دربار سلطان مسعود پیوست و تا پایان عمر – در سال ۴۲۹ هـ.ق. – به ستایش این امیر مشغول بود. فکر و شعر فرّخی: دیوان شعر فرّخی – که بالغ بر چند هزار بیت می‌شود – مجموعه‌ای است از قصاید، چند ترکیب‌بند و تعدادی غزل و قطعه و رباعی. فرّخی بخش عمده‌ای از قصاید خود را در دربار غزنوی سروده و به شیوه‌ی شاعران روزگار خود، به مدح سلاطین، امرا، وزرا و بزرگان عصر خویش پرداخته است. در بیش‌تر این قصاید، شاعر، نخست جلوه‌های طبیعت مثل بهار، خزان، صبح، شب، ابر و رود را توصیف کرده و آنگاه، از بزرگی‌ها و بزرگواری‌های ممدوح یاد کرده است.

وصف باغ

گل بخندید و باغ شد پدرام^۱
 ای خوشا این جهان بدین هنگام
 گلِ سوری به دستِ باد بهار
 سوی باده همی دهد پیغام
 که تو را با من ار مناظره‌ای ست
 من به باغ آمدم، به باغ خرام
 در میان شعرهای فرّخی به ابیات یا قطعاتی برمی‌خوریم که از نکته‌های اخلاقی و آموزنده خالی نیست. هر چند با آشنایی و اطلاعی که از اخلاق و اعتقادات شخصی فرّخی داریم، می‌توانیم در صمیمیت او نسبت به این نکته‌ها و آموزش‌ها تردید کنیم.^۲

شیر هم شیر بُود...

شرف و قیمت و قدر تو به فضل و هنر است
 نه به دیدار و به دینار و به سود و به زبان

(۱) پدرام: آراسته، خوش

(۲) دیوان فرّخی به کوشش دکتر محمد دبیر سیاقی در تهران چاپ شده است.

هر بزرگی که به فضل و به هنر گشت بزرگ
نشود خُرد به بد گفتنِ بهمان و فلان
شیر هم شیر بُود گرچه به زنجیر بُود
نبرد بند و قلاده شرفِ شیرِ زیان

عُنصری، ستایشگری که تاریخ را به جای حماسه می‌نشانَد

ابوالقاسم، حسن بن احمد عنصری را که عنوان این دوره به نام او اختصاص داده شده است، باید شاعری بختیار و خوش فرجام دانست. او در حدود سال ۳۵۰ هجری در بلخ زاده شد. پدرش بازرگان بود و چون از دنیا رفت، اموال و سرمایه‌ی خویش را به پسر باز گذاشت. عنصری اموال موروث را برداشت و به تجارت رفت اما در ضمن سفر، دزدان کاروان او را زدند و اموالش را به غارت بردند. بعد از آن، عنصری آهنگ تحصیل علم کرد و به شعر و ادب روی آورد. در اوایل حکومت محمود غزنوی، امیر نصر، برادر محمود، وی را به حضور سلطان غزنه معرفی کرد. به دلیل همین پیشینه و نیز از آن‌جا که معرف او برادر سلطان بود و به علاوه، در علم و ادب و شعر سرآمد بود، در نزد محمود بسیار تقرب داشت، تا این که عنوان ملک الشعرائی یافت و طرف توجه و احسان پادشاه قرار گرفت؛ همه‌ی شاعران دربار، احترام او را واجب می‌شمردند و شاعران دوره‌های بعد بر حرمت و مال و نعمت او رشک می‌بردند. وفات عنصری در سال ۴۳۱ ه.ق. اتفاق افتاده است.

اشعار و آثار او: قسمت عمده‌ی اشعار بازمانده از عنصری که به حدود دو هزار بیت می‌رسد، قصاید اوست که اغلب آن‌ها در ستایش سلطان محمود و مسعود و دیگر شاهزادگان غزنوی و ذکر اوصاف و کارها و فتوحات آن‌هاست. توانایی او در فنون شاعری و به کار گرفتن الفاظ و معانی بلند، بدان پایه است که وی را در زمره‌ی بزرگ‌ترین قصیده‌سرایان زبان فارسی درآورده است. امتیاز عنصری نسبت به شاعران پیشین در این است که او علاوه بر فنون شعر، از دانش‌های زمان خود نیز بهره‌مند بوده و به‌ویژه، پاره‌ای از اصطلاحات حکمت و منطق را در شعر خویش به کار گرفته است.

قصاید عنصری پر بار و استوار است. او در شعر خود بیش‌تر از منطق و برهان الهام می‌گیرد تا از ذوق و هیجان، بدون این که خود در زندگی به فلسفه‌ی خاصی دست پیدا کرده

باشد. عنصری برخلاف فرّخی به جای روی آوردن به تغزل، بیش تر به وصف می پردازد یا قصاید خود را بی مقدمه آغاز می کند.
نمونه ای از توصیف های او را با هم می خوانیم.

باد نوروزی

بادِ نوروزی همی در بوستان بُتگر شود
تاز صُنْعش هر درختی لُعبتی دیگر شود
باغ هم چون کلبه ی بَزاز پر دیبا شود
راغ هم چون طبله ی عطار پر عنبر شود
در میان اشعار عنصری گاهی قطعات و ابیاتی حکمت آمیز نیز به چشم می خورد و این
غیر از موردهایی است که او در ضمن مدح، ممدوح خود را به شجاعت و مردانگی و دانش
و داد تشویق می کند.

مردی و مردانگی

عجب مدار که نامرد، مردی آموزد
از آن خجسته رسوم و از آن خجسته سیر
به چند گاه دهد بوی عنبر آن جامه
که چند روز بماند نهاده با عنبر
دلی که رامش جوید نیابد آن دانش
سری که بالش جوید نیابد او افسر
ز زود خفتن و از دیر خاستن هرگز

نه مُلک یابد مرد و نه بر ملوک، ظفر
عنصری غیر از قصیده و غزل و رباعی، در مثنوی گویی نیز دستی تمام داشته و قصّه ی
وامق و عذرا را که داستانی یونانی است، به نظم درآورده است. اصل کتاب در دست نیست اما
حدود پانصد بیت از آن را از لابه لای کتاب ها یافته اند. دیگر مثنوی های منسوب به عنصری،
عبارت اند از شاد بهر و عین الحیات و سرخ بت و خنگ بت. وجود این مثنوی ها در قرن پنجم

هجری نشان می‌دهد که در آن روزگار، داستان‌سرایی فارسی مورد توجه بوده است.^۱

منوچهری، شاعر شادمانی و طبیعت

اگر بخواهیم تنها یک نمونه از شاعران سرخوش و جوان طبع فارسی را که با طبیعت زیسته و بدان دل داده است، معرفی کنیم، او کسی جز احمد بن قوص، معروف به منوچهری دامغانی، نخواهد بود. کودکی و جوانی منوچهری در دامغان گذشت؛ شهری که پیرامونش را بیابان‌های فراخ و بی‌کران فرا گرفته بود. منوچهری شاید بارها حرکت آرام کاروان‌ها را با آن شتران بردبار در سینه‌ی بیابان‌ها دیده و آهنگ رحیل (کوچ) کاروانیان را در سحرگاهان به گوش خویش شنیده است.

از دامغان تا گرگان و طبرستان راهی نیست. منوچهری شاید به همراه یکی از همین کاروان‌ها در آغاز جوانی، خود را به طبرستان رسانیده و چنان که نوشته‌اند به خدمت منوچهر بن قابوس زیاری – که آن سال‌ها در گرگان و طبرستان حکومت می‌کرده – رسیده است. به همین علت، تخلص منوچهری را برای خود برگزیده است.

منوچهری پس از مرگ این امیر زیاری، به ری رفت و به خدمت طاهر دبیر که از طرف مسعود غزنوی بر آن‌جا فرمانروایی داشت، رسید. از آن‌جا بود که او را با عزت و احترام و بر پشت پیل به غزنین روانه کردند.

ظهور شاعری جوان و خوش ذوق در میان شاعران دربار، مایه‌ی ناخرسندی گشت و شاعران پیر و پیش‌کسوت، به این رقیب نخواست به دیده‌ی رشک نگریستند. از جور همین حاسدان بود که منوچهری برای جلب حمایت عنصری خود را از ستایش وی ناگزیر دید و قصیده‌ی معروف «لُغَزْ شمع» را سرود. وی پس از ستایش برخی از رجال و وزیران، در دربار غزنه برای خود جایی پیدا کرد.

منوچهری در اوج کامرانی و نوش‌خواری بود و هنوز برای بهره‌وری از لذت‌ها و کامجویی‌های زندگی امیدها در سر داشت که مرگ بی‌هنگام در جوانی بر او تاختن آورد و در یکی از روزهای سال ۴۳۲ ه.ق. وی را هم‌چون غباری با خود برد.

(۱) دیوان عنصری را دکتر محمد دبیر سیاقی در تهران چاپ کرده است.

شیوه‌ی شاعری: بیش‌ترین مسائلی که منوچهری در زندگی با آن‌ها سروکار داشته، در شعر وی نیز انعکاس یافته است. رنگارنگی تشبیهات او در وصف طبیعت و گل و گیاه و پرندگان خوش آواز، در واقع تصویر خاطرات ایّامی است که او در گرگان و طبرستان گذرانده است. حتّی وصف کاروانگاه‌ها و رَبع و اَطلال و دِمن و حرکت شبانه‌ی شتران با آن جرس‌های خوش آواز را که در شعر منوچهری برجستگی و جلوه‌ی خاصّی یافته است، برخی به خاطرات ایّام کودکی او از بیابان‌های دامغان مربوط می‌دانند و نه یک‌سره تجربه‌ای تقلیدی که از طریق مطالعه در دیوان‌های شاعران تازی به او رسیده باشد.

منوچهری علاوه بر تازی دانی، از دانش‌های زمان خود مانند نحو، طب، نجوم و موسیقی آگاه بوده و اصطلاحات و واژه‌های خاصّ آن علوم را در شعر خویش به کار می‌برده است؛ همین امر، بر دشواری شعر او بیش از پیش افزوده است.

منوچهری قالب مسمّط را برای اوّلین بار در شعر فارسی پدید آورده و در میان همه‌ی گویندگان پارسی زبان، در سرودن مسمّط سرآمد شده است. قالب مسمّط عبارت است از چندین بند و هر بند مرکّب از چهار تا هشت مصراع هموزن و مقفّا که آخرین مصراع در هر بند با مصراع‌های آخر بندهای دیگر قافیه‌ای یک‌سان دارد. موضوع مسمّط‌های منوچهری عموماً وصف و خمریّه و ستایش است و در بیش‌تر آن‌ها تشبیهات زیبا و خیال‌اندیشی‌های بدیع به کار رفته است. در این جا چند بند از یکی از زیباترین مسمّط‌های منوچهری را که در وصف خزان گفته است، می‌آوریم.^۱

خزانیّه

خیزید و خز^۲ آرید که هنگام خزان است

باد خنک از جانب خوارزم وزان است

آن برگ رزان^۳ بین که بر آن شاخ رزان است

گویی به مثل پیرهن رنگرزان است

دهقان به تعجّب سرانگشت گزان است

کندر چمن و باغ نه گل ماند و نه گلزار

(۱) دیوان منوچهری با تصحیح و مقدّمه و توضیح دکتر محمد دبیرسیاقی در تهران چاپ شده است.

(۲) خز: انگور، تاک

(۳) خز: جامه‌ی ابریشمین

طاووس بهاری را دنبال بکنند
 پَرش ببریدند و به کنجی بفکنند
 خسته به میان باغ به زاریش پسندند
 با او نشینند و نگویند و نخندند
 وین پَر نگارینش بر او باز نبندند
 تا آذر مه بگذرد و آید آذر

معزّی و ادامه‌ی سنّت ستایشگری

محمد بن عبدالملک معزّی نیشابوری از سلاله‌ی «شاعران ستایشگر» و یکی از آخرین افراد خوش اقبالی است که به شیوه‌ی شاعران دربار غزنه شعر می‌گفت و همانند آنان از ثروت و نعمت برخورداری یافت؛ تا آن‌جا که جاه و مقام او رشک شاعران پس از وی را برانگیخته و بسیاری بر روزگار خوش او حسرت برده‌اند.

معزّی از نیشابور بود. پدرش عبدالملک برهانی در دربار آل‌ارسلان سلجوقی مقام امیرالشّعرا داشت و در اوایل کار ملک‌شاه بدرود حیات گفت و محمد، فرزندش، به جای او به خدمت سلطان سلجوقی درآمد و تخلص شعری خود «معزّی» را از لقب سلطان — که «معزالدین» بود — اقتباس کرد و به زودی به خدمت آن سلطان تقرّب یافت. گویا معزّی در ابتدا چندان مورد توجه ملک‌شاه نبود تا روزی که سلطان برای دیدن هلال ماه رمضان به صحرا بیرون شده بود؛ چون از همه زودتر ماه را دید، معزّی حاضر بود و این رباعی را گفت:

ای ماه چو ابروان یاری گویی
 یا نی، چو کمان شهریاری گویی
 نعلی زده از زرّ عیاری^۱ گویی

در گوش سپهر گوشواری گویی
 و از آن‌جا مورد توجه خاصّ سلطان واقع گشت و تا پایان کار ملک‌شاه (سال ۴۸۵ هـ.ق.) در خدمت سلطان سلجوقی به سر برد. بعد از وفات ملک‌شاه، معزّی به خدمت سنجر درآمد و نعمت و اکرام یافت. روزی در شکارگاه تیر سلطان به اشتباه بر سینه‌ی او اصابت کرده او

(۱) زرّ عیار: طلای ناب

هر چند از زخم این تیر نمرد اما مدّت‌ها تیر در سینه‌اش جای داشت و از آسیب آن رنج می‌برد تا این که بین سال‌های ۵۱۸ تا ۵۲۱ ه.ق. بدروود حیات گفت.

شیوه‌ی شاعری معزّی: معزّی را باید شاعری مقلّد و فاقد ابتکار دانست. قصاید او عموماً بر شیوه‌ی منوچهری است اما تأثیر فرّخی و عنصری هم در شعر وی دیده می‌شود. کار اصلی او قصیده‌سرایی و مضمون عمده‌ی شعرش مدیح و توصیف است. زبان غزل معزّی ساده است اما او در این نوع شعر نیز به مانند قصیده به ابتکار چندانی دست نیافته است.^۱

نمونه‌ای از اشعارش را برای آشنایی بیش‌تر نقل می‌کنیم.

دیارِ یار

ای ساربان منزل مکن جز در دیار یار من
تا یک زمان زاری کنم بر رَبع^۲ و اَطلال^۳ و دِمَن^۴
رَبع از دلم پر خون کنم، خاک دمن گلگون کنم
اطلال را جیحون کنم، از آب چشم خویشتن
آن‌جا که بود آن دلستان، با دوستان در بوستان
شد گرگ و روبه را مکان، شد گورو کرکس را وطن
ابر است بر جای قمر، زهر است بر جای شکر
سنگ است بر جای گهر، خار است بر جای سمن
کاخی که دیدم چون ارم، خرّم‌تر از روی صنم
دیوار او بینم به خم، ماننده‌ی پشت شمن^۵
زین‌سان که چرخ نیلگون کرد این سراها را نگون
دیار کی گردد کنون گرد دیار یار من

(۱) دیوان شعر معزّی به کوشش عباس اقبال جاپ و منتشر شده است.

(۲) رَبع: سرا، خانه

(۳) اَطلال (جمع طلل): خرابه‌ی بازمانده از خانه و کاشانه

(۴) دِمَن: آثارِ بودنِ مردم در جایی

(۵) شَمَن: بت پرست

خودآزمایی‌های نمونه

- (۱) کدام شاعر ملک‌الشعرای دربار محمود غزنوی بود؟
- (۲) منظور از «شاعری روستازاده با شعری به نرمی حریر و بیانی سهل و ممتنع» کیست؟
- (۳) از سروده‌های عنصری، چند مثنوی را نام ببرید.
- (۴) مضمون عمده‌ی شعر معزّی چیست؟
- (۵) مسطّ چگونه شعری است؟ در این نوع شعر، استادی از آن کیست؟
- (۶) در شعر منوچهری بیش‌تر چه چیزهایی توصیف می‌شود؟ این توصیف‌ها در کدام تقسیم‌بندی توصیف جای می‌گیرند؟
- (۷) نظر دیگر شاعران - به‌ویژه ناصر خسرو - درباره‌ی عنصری و شعر او چیست؟

خودآزمایی‌های نمونه‌ی بخش چهارم

- (۱) از مثنوی وامق و عذرا چند بیت باقی مانده است؟ اصل این داستان متعلّق به کدام قوم است؟
- (۲) چرا معزّی را شاعری فاقد ابتکار می‌دانیم؟
- (۳) ویژگی‌های سبک فرّخی سیستانی را بیان کنید.
- (۴) توصیف زیر درباره‌ی کدام شاعر است؟
- «در توصیف و تشبیه به‌ویژه در وصف مناظر طبیعت نقّاشی است که با کلک مویین خویش
منظره‌ای را پیش دیده‌ی ما مجسم می‌سازد و به الفاظ و عبارات خشک و بی‌روح دم مسیحا می‌دمد...»
- (۵) در عصر عنصری چگونه شعرهایی جای‌گزین حماسه‌ی عصر فردوسی می‌شوند؟ چرا؟
- (۶) قصیده به چند بخش تقسیم می‌شود؟ موضوع قصاید عموماً چیست؟
- (۷) چرا محمود غزنوی، این همه شاعر را در دربار خود گرد آورده بود؟
- (۸) امتیاز قصاید عنصری نسبت به پیشینیان چیست؟

پژوهش

□ مقایسه‌ی جایگاه شعر فارسی در دوره‌ی سامانیان و غزنویان^۱

(۱) سبک‌شناسی، دکتر سیروس شمیسا

بخش پنجم

عصر ناصر خسرو

درآمدی بر عصر ناصر خسرو یا دوره‌ی شعر مکتبی



عصر ناصر خسرو در حقیقت، عصر شکوفایی فرهنگ اسلامی نیز هست. سده‌های چهارم و پنجم هجری را دوران طلایی فرهنگ اسلام دانسته‌اند؛ دورانی که در آن، علم و فلسفه و معارف به اوج شکفتگی رسید و دانشوران صاحب نامی هم چون فارابی، ابن سینا، ابوریحان، ابوعلی مسکویه و جمعیت معروف به «اخوان الصفا»، پیشاهنگان فکر و فلسفه‌ی آن به شمار می‌رفتند. در این دوران، دانش‌های طب و ریاضی و نجوم، پایه‌ی فلسفه و کلام و فقهت به شکوفایی رسید و پرتو آن در سرتاسر دنیای آن روز گسترش یافت. در این عصر، تجربه‌های تازه‌ای نیز از طریق برخورد عقاید و آرای کلامی پدید آمد. هر چند از دوره‌ی حاکمیت غزنویان، کلام اشعری — که برداشتی راکد و ایستا از اسلام بود — چیرگی یافت و برای مذاهب پیشتاز و پویا میدان و مجال بسیار تنگ شد، با این حال،

به علت رشد اندیشه و بالندگی فکر و فرهنگ، فرقه‌های عقل‌گرا و مثبت نیز پنهانی به فعالیت خود ادامه دادند و با سلاح دانش و آگاهی با مخالفان خود از در ستیز درآمدند. علاوه بر این، دسته‌ای از شیعیان^۱ در صفحات شمالی رشته کوه البرز و کرانه‌های مازندران، با تشکیل حکومت‌های شیعه مذهب آل‌بویه، زیاریان و دیلمیان، قدرت سیاسی چشم‌گیری به دست آوردند و مدت‌ها برای خلیفه‌ی بغداد مزاحمت‌هایی جدی فراهم کردند.

فرقه‌ی دیگری از شیعیان^۲ هفت امامی از همان آغاز به نام فاطمیان در مصر و شام، حکومتی الهی بر مبنای تعلیمات مذهب شیعه تشکیل دادند و در این ایام، دامنه‌ی فعالیت‌های پنهانی و تبلیغات مذهبی خود را به شکلی کاملاً مخفی به نواحی مرکزی ایران و حتی خراسان شرقی گسترش دادند و به تدریج، در قتل کوه‌های بلند مرکز ایران، دژهای استواری ساختند و در آن‌ها به تربیت نیروهای مخلص و وفادار به نام فداییان اسماعیلی، اقدام کردند. فداییان اسماعیلی با نیروی ایمان و اسلحه، به هر اقدامی دست می‌زدند. خواجه نظام‌الملک و بسیاری از رجال دولت متعصب سلجوقی با کارد آن‌ها از پای درآمدند. این گونه اقدامات مخفیانه و رعب‌انگیز، وحشت عظیمی در کانون قدرت‌های سیاسی آن روز – یعنی، سلاجقه – و مرکز خلافت بغداد ایجاد کرد. چنان که خواهیم دید، ناصر خسرو، بزرگ‌ترین شاعر این دوره، در میانه‌ی عمر به خدمت این تشکیلات درآمد و مأمور تبلیغ تشیع اسماعیلی در سرزمین خراسان گردید.

در عصر ناصر خسرو یا اندکی پیش از آن، هم‌زمان با لشکرکشی به ری و جبال، زبان فارسی دری از خاستگاه خود، خراسان، خارج شد و به داخل فلات ایران و اندکی بعد به آذربایجان راه یافت و به دلیل آن که زبان رسمی حکومت مرکزی بود، به تدریج بر لهجه‌های محلی غلبه یافت. در مناطق یاد شده شاعران و نویسندگان ناگزیر بودند فارسی را یاد بگیرند و با آن به سرودن شعر و تألیف کتاب بپردازند.

(۱) اینان که به زیدیه شهرت داشتند، معتقد بودند که امامت از حضرت سجّاد (ع) به زید، فرزند دیگر آن حضرت، واگذار شده است نه به امام محمد باقر (ع).

(۲) اینان که به اسماعیلیه و فاطمیه و از طرف دشمنانشان به ملاحده شهرت دارند، معتقدند که بعد از امام جعفر صادق (ع) فرزند ارشد ایشان، اسماعیل، امام بوده است.

آغاز ادبیات عرفانی و مردمی

در میانه‌ی دوره‌ی مورد بحث، یعنی، نیمه‌های دوم قرن پنجم هجری، جریان تازه‌ای ابتدا در نویسندگی و بعدها در شعر فارسی پیدا شد که طلیعه‌ی آن در اواخر عصر ناصر خسرو آشکار گردید. این جریان تازه، عرفان بود که هر چند از همان سده‌های نخستین به صورتی ساده و ابتدایی – که از زهد و پارسایی اسلامی جدایی ناپذیر می‌نمود – در بین مسلمانان رواج داشت اما تا دوره‌ی مورد بحث، هیچ‌گاه در ادب فارسی بروز نیافته بود.

عرفان – که در بین مسلمین تصوّف نیز نامیده شده است – در آغاز عبارت بود از شیوه‌ای از وصول به حقیقت و رسیدن به حق براساس ریاضت و پارسایی و پاک‌دامنی و دوری از آرایش‌های مادی و پرهیز از دنیا داری؛ به گونه‌ای که شخص عارف بتواند درون خود را برای تابش انوار الهی صافی کند و بی‌واسطه به مقام قُرب حق نایل آید.

عرفان اسلامی منشأ قرآنی دارد. تمایلات عارفانه ابتدا در بین النَّهرین پیدا شد اما در سده‌های نخستین اسلامی، ایرانیان افکار عرفانی و ذوق صوفیانه را در خراسان پرورش دادند و از آن‌جا به نواحی دیگر حتّی مرکز خلافت بغداد نفوذ کردند و با کشف عوالم برتر، به مبارزه با دنیا داری و سیاست‌مآبی برخاستند. در این میان، برخی از عارفان واقعی به عنوان افرادی مبارز و ضدّ قدرت و ثروت، برای حکومت‌های عصر خود مزاحمت‌هایی ایجاد کردند و حتّی در راه اثبات اندیشه‌ی خویش عاشقانه پای بر معراج دار نهادند.

در سده‌های نخستین اسلامی، عارفان بیش‌تر بر جنبه‌ی عملی کار تأکید داشتند و به نشر اصول و تعلیم عارفانه از طریق درس و بحث و کتاب و تعلیم بی‌اعتقاد بودند؛ بنابراین، آثار مدوّن چندانی به زبان فارسی از آنان باقی نمانده است. از میان عارفان مشهور دوره‌های قبل که به این صفت شهرت دارند، از بایزید بسطامی (وفات: ۲۶۱ ه.ق.) و حسین بن منصور حلاج (مقتول به سال: ۳۰۹ ه.ق.) باید نام برد. از نخستین عارفان دوره‌ی مورد بحث، ابوسعید ابوالخیر (وفات: ۴۴۰ ه.ق.) است که در قرن بعد، نواده‌ی او محمد بن منوّر، سرگذشت و سخنانش را در کتاب معروف اسرارالتوحید آورده است.

در عصر ناصر خسرو، از عارف پاک‌باخته‌ی همدانی باباطاهر عریان هم باید نام برد که ظاهراً طغرل سلجوقی را که در حدود سال ۴۴۷ ه.ق. از همدان می‌گذشته، به عدل و داد دعوت کرده است. از باباطاهر، مجموعه‌ای سخنان کوتاه به زبان عربی باقی مانده است که

عقاید عارفانه‌ی او را نشان می‌دهد. علاوه بر این، مقداری دوبیتی یا ترانه به لهجه‌ی محلی لُری نیز از وی در دست است که از لطافت بیان و اعتقاد خاصّ وی حکایت می‌کند. اصل دوبیتی‌های باباطاهر به لهجه‌ی لُری و برای ما قدری نامفهوم است اما دوبیتی‌ها و ترانه‌هایی نزدیک به فارسی امروز هم به او منسوب است که بعید نیست در اصل به لهجه‌ی محلی بوده و در طول زمان و بر اثر تصرّف کاتبان به فارسی امروز نزدیک شده باشد. در این جا نمونه‌هایی از این ترانه‌ها را نقل می‌کنیم.

دل و دلبر

اگر دل دلبر و دلبر کدومه
وگر دلبر دل و دل را چه نومه
دل و دلبر به هم آمیته^۱ وینم^۲
نذونم دل که و دلبر کدومه

دیده و دل

ز دست دیده و دل هر دو فریاد
که هرچه دیده بیند دل کند یاد
بسازم خنجری نیشش ز پولاد
زنم بر دیده تا دل گردد آزاد

به هر جا بنگرم

به صحرا بنگرم صحرا ته وینم^۲
به دریا بنگرم دریا ته وینم
به هر جا بنگرم کوه و در و دشت
نشان از قامت رعنا ته وینم

(۱) آمیته وینم: آمیخته بینم

(۲) ته وینم: تو بینم (یا تو را بینم)



ناصر خسرو قبادیانی و شعر مکتبی

از میان شاعران قصیده‌پرداز فارسی، ناصر خسرو سرگذشتی شگفت‌انگیز و شنیدنی دارد؛ به‌ویژه که در طول زندگی هشتاد و هفت ساله‌ی خود، حوادث و دوره‌های تاریخی پرماجرایی را پشت سر گذاشته است. ایام کودکی او مصادف بود با اوج حکومت غزنوی و عصر جهان‌گشایی‌ها و شاعرنوازی‌های افسانه‌ای سلطان محمود؛ زمانی که ناصر خسرو به سال ۳۹۴ هـ.ق. در قبادیان بلخ زاده شد، پنج سال از حکومت پراوازه‌ی محمود می‌گذشت. در هفت سالگی او، قحطی هولناک خراسان پیش آمد و به‌دنبال آن، وبایی که جان بسیاری از هم‌وطنان او را گرفت.

ناصر خسرو کسب دانش و کمالات و حفظ قرآن مجید را از کودکی آغاز کرد و هنوز جوانی نوحاشته بود که در کار دبیری ورزیده شد و پیش از آن که به سی سالگی برسد، به‌دربار راه یافت و از نعمت‌ها و خوش‌گذرانی‌های بی‌اندازه‌ی دربار مسعود غزنوی برخوردار شد و به جاه و مال رسید. پس از شکست مسعود در دندانقان، ناصر هم مثل بسیاری از پیوستگان و شاعران دربار غزنه به خدمت طغرل و چغری بیک درآمد و به کار دولتی مشغول شد و چنان که خود در سفرنامه‌اش می‌گوید تا چهل سالگی هم چنان سرگرم این کارها بود؛ کام می‌راند و نان و نام می‌جست.

در این سال‌ها او با حکیمان خراسان و آثار آنان آشنا شده بود. آرای اهل حکمت را فراگرفته بود و از عقاید و مذاهب و ملل آگاهی داشت. طبّ و نجوم و تفسیر و حکمت خوانده بود و هرگاه فرصتی دست می‌داد، در دانسته‌ها و یافته‌های خود تأمل می‌کرد. در

این گیرودار چیزی ناشناخته، آرامش طبع او را برهم می‌زد. او تنگ‌نظری و باریک‌بینی ارباب مذاهب را می‌دید و هرگز نمی‌توانست تپش روح بی‌آرام و باطن حقیقت‌جوی خود را با آن‌چه در اطرافش جریان داشت، فرو بنشانند.

همین بی‌قراری‌ها بود که سرانجام در او انقلابی درونی پدید آورد؛ به قول خود او به دنبال خوابی که دید، از خواب چهل ساله بیدار شد و به ناگاه دست از همه‌ی علاقه‌ها و خواسته‌ها فرو شست؛ دل از یار و دیار بر کند و به همراه برادر کوچک‌تر خود، ابوسعید، با خورجینی کتاب در ماه جمادی‌الآخر سال ۴۳۷ ه.ق. به راه افتاد و هفت سال در این سفر عمر گذاشت؛ به حجاز و شام و مصر و مغرب رفت؛ چهار بار حج کرد و نزدیک به سه سال در مصر ماند و همه جا با صاحبان نظر گفت‌وگو و چون و چرا کرد.

ناصر خسرو در خراسان در باره‌ی باطنیان چیزهایی شنیده بود. آنان گروهی از شیعیان هفت امامی بودند که پس از امام جعفر صادق (ع) به امامت اسماعیل، فرزند بزرگ آن حضرت، اعتقاد داشتند و او را آخرین امام می‌دانستند. باطنیان در شمال افریقا پیروانی داشتند و مَقَرّ فرمانروایی آنان قاهره بود که در آن‌جا به نام فاطمیان، حکومتی تشکیل داده بودند. دعوت باطنیان (فاطمیان، اسماعیلیه) پیش از این به خراسان راه یافته بود اما پیروان مذاهب دیگر به آن‌ها مجال خودنمایی و تبلیغ نمی‌دادند. ناصر خسرو در خراسان نمی‌توانست به آسانی به سرچشمه‌ی حکمت باطنیان دست یابد؛ زیرا در آن‌جا کمر به قتل و آزار آنان بسته بودند. به همین دلیل، در مصر — که قلمرو فرمانروایی باطنیان بود — به خدمت خلیفه‌ی فاطمی رسید و مراتب آگاهی از اصول مذهب باطنی را یکی پس از دیگری پشت سر گذاشت. سرانجام، پس از دریافت عنوان «حجّت» که از مراتب عالی مذهب اسماعیلی بود، به فرمان خلیفه‌ی فاطمی بالقب «حجّت خراسان» مأمور تبلیغ این آیین در سرزمین خراسان شد. ناصر خسرو در سال ۴۴۴ ه.ق. هنگامی که از سفر مصر و حجاز به وطن بازمی‌گشت، پنجاه ساله بود.

زمانی که او در بلخ به میان هم‌شهریانش بازگشت، به خلاف انتظارش، نه تنها در مردم نسبت به آن‌چه می‌گفت، شور و شوقی ندید، بلکه برخی حتی در سخنان او با طعن و انکار نگرستند و در صدد آزارش برآمدند؛ او را فاطمی و شیعی و باطنی و بد دین خواندند و به ماجراجویی متهم کردند. او باش به تحریک متعصبان شهر به خانه‌اش ریختند و قصد جانش را کردند. ناصر خسرو از بیم جان با زن و فرزند، آواره‌ی بیابان شد؛ چندی به نیشابور و بعد به مازندران رفت و در آن‌جا

مجالى براى درنگ پيدا كرد. عده‌اى را گرد خویش فراهم آورد اما هیچ‌گاه از آزار و اذیت اهل
تعصّب در امان نبود؛ از این‌رو، به منطقه‌ی بدخشان واقع در افغانستان کنونی پناه برد. در همین
منطقه‌ی کوهستانی بود که بر تنهایی و بی‌کسی خویش مویه کرد.
دل، پُر اندوه‌تر از نارِ پر از دانه
تن، گدازنده‌تر از نال^۱ زمستانی
بی‌گناهی شده همواره بر او دشمن

ترک و تازی و عراقی و خراسانی
ناصر خسرو سرانجام درّه‌ی یمگان، از نواحی بدخشان، را که در میان کوه‌ها بود و با
بلخ هم فاصله‌ی چندانی نداشت، برای اقامت دائم خود برگزید و به پیروانی اندک در آبادی‌های
اطراف دل خوش کرد. اهالی یمگان و اطراف تا روزگار ما هم بر مذهب اسماعیلی بوده‌اند.
در این درّه بود که ناصر خسرو به حال آوارگی و تبعید، قصاید پرخروش خویش را
سرود و بانگ خشم و نفرین و تحقیر و دل‌آزردگی خویش را مانند صدایی که در دل کوه
می‌پیچد، همراه با این سروده‌ها در گوش‌ها نشاند و نتیجه‌ی تأملات فلسفی خود را در
آثاری به نثر استوار فارسی برجای گذاشت. وی گذشته از دیوان و سفرنامه، به تألیف آثاری
مانند خوان‌اخوان، زادالمسافرین و جامع‌الحکمتین دست زد که هر سه در زمره‌ی آثار
کلامی زبان فارسی قرار دارند و نتیجه‌ی تأملات خردمندانه‌ای هستند که در سده‌ی پنجم
هجری به دنبال خردگرایی‌های سده‌ی قبل بوشکور و شهید و فردوسی، در بیان توانای
ناصر خسرو، متفکر آزاده‌ی این عصر، جاودانه شده است. شاعر آواره‌ی خراسانی سرانجام
به سال ۴۸۱ ه.ق. در تنهایی و فراموشی درّه‌ی یمگان غریبانه جان سپرد.

فکر و شعر ناصر خسرو: در زبان فارسی، نخستین گوینده‌ای که شعر را به‌طور کلی
در خدمت فکر اخلاقی و اجتماعی و در مسیر اندیشه‌ی مکتبی قرار داده، ناصر خسرو
قبادیانی است.

در سرتاسر دیوان چند صد صفحه‌ای او، نه یک سطر ستایش (جز مدح بزرگان دین
و خلیفه‌ی فاطمی)، نه یک بیت در وصف معشوق و نه حتی حرفی از دل‌بستگی‌های عادی

(۱) نال: نى میان تهى

زندگی دیده می‌شود؛ در دیوان او حتی وصف طبیعت بسیار اندک است؛ هرچه هست سخن از خرد است و دین و اعتقاد و علم و جویندگی و حقیقت‌نگری و کمال‌انسانی. سبک شاعری ناصر خسرو با اندیشه‌اش هماهنگی تمام دارد. کلمات را جز برای بیان مقصود به کار نمی‌گیرد. در پی آرایش کلام نیست؛ بیان او سرد، اما روشن و بیدارکننده است و خواننده را یک دم به حال خود رها نمی‌کند. گاهی دانش‌های زمان خود — از فلسفه و پزشکی و زیست‌شناسی گرفته تا نجوم و الهیات و منطق — همه را در یک قصیده جای می‌دهد و بدین وسیله، آسرار خلقت و حکمت وجود را اثبات و بیان می‌کند. با همه‌ی سنگینی و پیچیدگی و لحن تهدیدآمیزی که با کلام او همراه است، قدرت بیان و والایی معنا و از همه مهم‌تر صداقت و سوزِ دل، شعر او را دلشین می‌کند و تأثیر سخنش را بیش از حد تصور بالا می‌برد.^۱ نمونه‌هایی از شعر ناصر خسرو را با هم می‌خوانیم:

در صحبتِ دنیا

ای روی داده صحبت دنیا را
شادان و برفراشته آوا را
غره مشو به زور و توانایی
کاخر ضعیفی است توانا را
والا نگشت هیچ‌کس و عالم
نادیده مر معلّم والا را
بررس به کارها به شکیبایی
زیرا که نصرت است شکیبا را
باران به صبر پست کند، گرچه
نرم است، روزی آن گُه خارا را
یاری ز صبر خواه که یاری نیست
بهرتر ز صبر مر تنِ تنها را

(۱) دیوان ناصر خسرو به کوشش استاد مجتبی مینوی و دکتر مهدی محقق در تهران چاپ شده است.

آزادگی

اگر بر تن خویش سالار و میرم
ملامت همی چون کنی خیرخیرم^۱؟
اسیرم نکرد این ستمکاره گیتی
چو این آرزو جوئی تن گشت اسیرم
چه کار است پیش امیرم؟ چو دانم
که گر میر پیشم نخواند، نمیرم
به چشم ندارد خطر^۲ سِفلِه گیتی
به چشم خردمند ازیرا خطیرم
حقیر است اگر اردشیر است زی من
امیری که من بر دل او حقیرم
چو من دست خویش از طمع پاک شستم
فزونی از این و از آن چون پذیرم؟
تن پاک فرزندِ آزادگانم
نگفتم که شاپورِ بنِ اردشیرم
ندانم جز این عیب مر خویشان را
که بر عهدِ معروفِ روز غدیرم^۳...

خودآزمایی‌های نمونه

- (۱) چرا عصر ناصر خسرو رادوران طلایی فرهنگ اسلامی نامیده‌اند؟
- (۲) حکومت‌های شیعه مذهب عصر ناصر خسرو را نام ببرید و بگویید که در کدام منطقه مستقر بوده‌اند؟
- (۳) چرا آثار مدّونی از عرفای دوره‌ی اوّل در دست نیست؟

(۱) خیرخیر: بیهوده

(۲) خطر: قدر و اهمّیت

(۳) اشاره است به واقعه‌ی معروف غدیرخم که پیامبر (ص)، حضرت علی (ع) را به جانشینی و ولایت امر مسلمین تعیین کردند.

۴) اشعار به جا مانده از باباطاهر همدانی بیش تر چه نوع شعری است و به کدام لهجه سروده شده است؟

۵) عمده ترین آثار منثور ناصر خسرو کدام اند؟

۶) محتوای شعر ناصر خسرو چیست؟

۷) عمده ترین تفاوت شعر ناصر خسرو با شعر پیشینیان در چیست؟

۸) علم کلام چه علمی است؟ در عصر ناصر خسرو، کدامین شیوهی کلامی تسلط دارد؟

۹) در باب تصوّف عابدانه و تصوّف عاشقانه با یاری دبیر خویش تحقیق کنید.

۱۰) این بیت ناصر خسرو مبین چیست؟

«غزال و غزل هر دوان مر تو را / نجویم غزال و نگویم غزل»

خود آزمایی های نمونه ی بخش پنجم

۱) اسماعیلیان چه کسانی بودند؟ در مورد فکر و اندیشه ی ایشان چه می دانید؟

۲) محتوای دوبیتی های باباطاهر چیست؟

۳) ناصر خسرو، علت انقلاب درونی خود را چه چیز ذکر می کند؟

۴) ناصر خسرو در مصر به چه عنوانی دست یافت؟

۵) چرا ناصر خسرو ناچار به اقامت در یمگان شد؟

۶) «دانشنامه ی علایی» از کیست؟

پژوهش

□ منشأ عرفان و تصوّف اسلامی^۱

۱) جست و جو در تصوّف و ارزش میراث صوفیه، دکتر عبدالحسین زرّین کوب